



بررسی تلمیحات شاهنامه‌ای در آثار نزاری قهستانی

زهرا دلپذیر^۱

دکتر سید مهدی رحیمی^۲

چکیده

حکیم نزاری قهستانی از شاعران برجسته‌ای است که در اشعار خود به پشتوانه‌های فرهنگی ایران توجه زیادی داشته. بنابراین از شاهنامه‌ی فردوسی، که یکی از اصیل‌ترین و پرمایه‌ترین سرمایه‌های ملی و فرهنگی زبان فارسی است، تاثیر زیادی پذیرفته است. بررسی آثار نزاری بیانگر این است که وی از شاعران شاهنامه-شناس زبان فارسی است؛ چنان که تلمیح به داستان‌ها و شخصیت‌های شاهنامه در دیوان اشعار و مثنوی‌های وی به خوبی مشهود است. هدف نزاری از آوردن تلمیحات شاهنامه‌ای، تبیین مسایل حکمی و اندرزی، تشبیه، تمثیل، ستایش ممدوح، بیان حال خویش و معشوق و تبیین اندیشه‌های بلند عرفانی است. نکته قابل توجه درباره ابیات مدح‌آمیز نزاری این است که وی در بیشتر موارد، ممدوح خود را با قهرمانان شاهنامه برابر می‌نهد و به ندرت نیز بر شخصیت‌های شاهنامه، ترجیح می‌دهد. نگارندگان در این پژوهش می‌کوشند، تلمیحات شاهنامه‌ای را در دیوان اشعار و مثنوی‌های نزاری قهستانی، ذیل دو عنوان «داستان‌های شاهنامه» و «صفات و ویژگی‌های شخصیت‌های شاهنامه»، بررسی کنند.

کلیدواژه: نزاری قهستانی، شاهنامه، تلمیح، اشارات داستانی.

مقدمه

شاعران مضمون آفرین زبان فارسی، همواره در اشعارشان از پشتوانه‌های فرهنگی سرزمین خود الهام گرفته‌اند؛ بدیهی است شاهنامه فردوسی که یکی از اصیل‌ترین و پرمایه‌ترین سرمایه‌های ملی و فرهنگی ایران و زبان فارسی است، در غنای اشعار شاعران فارسی‌زبان تاثیر بسیاری داشته است؛ به طوری که تلمیحات شاهنامه‌ای در شعر بیشتر شاعران پس از فردوسی نمود یافته است. حکیم نزاری قهستانی، از شاعران برجسته-ای است که به همه آثار گران‌سنگ پهنه زبان و ادب فارسی، به ویژه شاهنامه، به خوبی آشنایی داشته است؛ چنان که سبک بیان فردوسی و تلمیح به داستان‌ها و شخصیت‌های شاهنامه در دیوان اشعار و مثنوی‌های وی

delpazir100@yahoo.com

smrahimi@birjand.ac.ir

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بیرجند

۲. استادیار دانشگاه بیرجند



به خوبی مشهود است. وی گاهی ابیاتی از شاهنامه را تضمین کرده^۱، حتی در بیتی ضمن ترجیح ممدوح خود بر رستم تهمتن، از حکیم فردوسی یاد کرده است.^۲

حال این پرسش مطرح می‌شود که بازتاب تلمیحات شاهنامه‌ای در آثار نزاری چگونه است و او از این تلمیحات در خدمت چه مضامینی استفاده می‌کند؟ نگارندگان در این پژوهش می‌کوشند، تلمیحات شاهنامه‌ای در آثار نزاری قهستانی را، ذیل دو عنوان «داستان‌های شاهنامه» و «صفات و ویژگی‌های شخصیت‌های شاهنامه»، بررسی کنند. گفتنی است منظور ما از آثار نزاری، دیوان وی شامل مجموعه‌ی غزلیات، قصاید، قطعات، ترکیب بندها و...، همچنین مثنوی‌های دستورنامه، ادب‌نامه و سفرنامه و روز و شب است. بدیهی از آن‌جا که مثنوی ازهر و مزهر، هنوز به چاپ نرسیده، در دسترس نگارندگان نبود و شامل این پژوهش قرار نگرفت.

شایان یادآوری است درباره تلمیحات شاهنامه‌ای در آثار نزاری قهستانی تا کنون پژوهشی انجام نشده، تنها درباره تلمیحات اسلامی در دیوان این شاعر، مقاله‌ای با نام «نگاهی به تلمیح و بازبینی تلمیحات اسلامی در دیوان نزاری قهستانی» از حسین صفری نژاد و جبار اسماعیل‌زاده، در کتاب ماه ادبیات، به چاپ رسیده است، بنابراین پژوهش حاضر کاری تازه می‌نماید.

داستان‌های شاهنامه

گاهی اشعار نزاری تلمیحی مشخص و واضح به یکی از داستان‌های شاهنامه دارد. این داستان‌ها به ترتیب الفبایی عبارتند از:

۱-۱. آرش کمانگیر

یکی از پهلوانان شاهنامه که در چند بیت به او و قدرت اعجاب‌انگیز تیر کمانش اشاره شده، آرش است. این پهلوان، همان آرش شیواتیر است که در *مجموع التواریخ والقصص* از وی یاد شده: «و افراسیاب تاختن‌ها آورد و منوچهر چند بار زال را پذیره فرستاد تا ایشان را از جیحون زانسوتر کرده، پس یک راه افراسیاب با سپاهی بی اندازه بیامد و چند سال منوچهر را حصار داد اندر طبرستان و سام و زال غائب بودند و در آخر صلح افتاد به تیر انداختن آرش و از قلعه آمل با عقبه مزدوران برسید و آن مرز [را] توران خوانده‌اند» (بهار، ۱۳۱۸: ۴۳). در *آثار الباقیه‌ی بیرونی* یکی از دلایل جشن تیرگان در روز سیزدهم تیر، ماجرای پرتاب تیر آرش و مشخص شدن مرز ایران و توران ذکر شده است (بیرونی، ۱۳۵۲: ۲۴۹-۲۵۰). در *شاهنامه فردوسی* داستان آرش نیامده اما ماجرای تیر وی به تلویح در ابیات مختلف گنجانده شده است:

چو آرش که بردی به فرسنگ تیر چو پیروزگر قارن شیرگیر

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۸: ۳۵۰)



نزاری نیز در بیتی به تیر آرش اشاره دارد:

چون تیر بی حجاب شوم در سرای دوست
 گر صد رقیب بر در و بامش چو آرش است
 (نزاری قهستانی، ۱۳۷۱: ۶۲۲)

اسکندر و آب حیات

نفوذ اسطوره اسکندر در شعر فارسی به حدی است که شاید دیوان کمتر شاعری را می‌توان از داستان وی خالی یافت. داستان اسکندر در ادبیات فارسی به کلی با آنچه در تاریخ آمده تفاوت دارد؛^۴ در واقع سرگذشت اسکندر در ادب فارسی با داستان ذوالقرنین و سفر او با همراهی خضر به ظلمات، در جستجوی آب حیات درهم آمیخته است. در میان متون منظوم فارسی نخستین منبعی که به اسکندر، خضر و آب حیات اشاره کرده است شاهنامه فردوسی است.^۵ در گزارش فردوسی، اسکندر پادشاهی ایرانی نژاد و دادگر است که خضر رایزن و راهنمای وی در جستجوی آب حیات و ارسطالیس (ارسطو)، حکیم بزرگ یونانی، استاد اوست (فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۶، ۹۱-۹۶). نزاری نیز در دیوان و مثنوی‌های خود بارها به داستان اسکندر و ماجرای وی در جستجوی آب حیات اشاره کرده است. از جمله در قصیده‌ای حکمی، به اسکندر، آب حیات، خضر و ارسطالیس اشاره دارد:

سکندر و آن همه حشمت سمر شد چون به نادانی
 برو بر چشمه‌ی حیوان به تاریکی نشد روشن
 مگر بود ارسطالیسش ز سر چشمه بیگانه
 اگر آسان توانستی بدان سرچشمه ره بردن
 چه می‌جویی کدامین آب حیوان چیست آن چشمه
 به مشرق رفت و مطلوبش به مغرب بود پنهانی
 فراتر بود پنداری ز منزلگاه حیوانی
 مگر آن رمز، مخفی بود از احکام یونانی
 کلیم‌الله کی از خضر برگشتی به حیرانی
 تصور کن که حالی را توی اسکندرثانی
 (نزاری قهستانی، ۱۳۷۱، ج ۱: ۱۸۵)

در مثنوی دستور نامه می‌گوید:

اگر در سیاهی است آب حیات
 به زور و به زر گر به دست آمدی
 ببین چشمه‌ی خضر من در دوات
 سکندر سیاهی پرست آمدی
 (همان: ۲۶۲)

بیژن

بیژن، پسر گیو، نوه‌ی گودرز و خواهرزاده‌ی رستم، از پهلوانان بنام شاهنامه در دوران پادشاهی کیخسرو است. نزاری در آثار خود به دو داستان درباره‌ی این پهلوان اشاره دارد:

بیژن و هومان



هومان در شاهنامه، یکی از پهلوانان تورانی و از سران لشکر افراسیاب است. وی در جنگ رستم و سهراب به همراه بارمان، سردار دیگر تورانی با هدایای بسیار نزد سهراب آمدند و تلاش کردند پدر و پسر یکدیگر را نشناسند. هومان در داستان کین‌خواهی سیاوش، سبب نجات افراسیاب، پادشاه توران از دست رستم بود اما در جنگ یازده رخ، با وجود زور بیشتر، از بیژن شکست خورد (فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۴: ۴۸-۵۳). داستان کشته شدن او توسط بیژن، به ندرت در ادبیات فارسی نمود یافته است. نزاری در مثنوی /دب نامه درباره جنگ بیژن و هومان و شکست او به دست بیژن می‌گوید:

عدو را اگر چند خردست و خوار
زبونش مگسیر و ضعیفش مدار
شنیدی که بیژن به هومان چه کرد
ز صرصر چو طوفان، برآورد گرد

(نزاری قهستانی، ۱۳۹۲: ۴۶)

و در غزلی می‌گوید:

گمان مبر که کم و بیش رزق مخلوقات
بود به دست درازی و دست کوتاهی
اگر برین سخن از من دلیل می‌طلبی
قیاس گیر به هومان و بیژن و چاهی

(نزاری قهستانی، ۱۳۷۱، ج ۲: ۶۳۰)

چاه بیژن

داستان چاه بیژن نیز یکی از مضامین رایج در ادبیات فارسی است که تحت تاثیر شاهنامه فردوسی در آثار شاعران پس از وی نمود یافته است؛ در زمان پادشاهی کیخسرو، گروهی از ارمانیان، به دربار شاه آمدند و از ستم گزازان نالیدند. بیژن به فرمان شاه به ارمان (شهری در مرز ایران و توران) رفت و گزازان را دفع نمود. وی سپس به توران رفت و به منیژه دختر افراسیاب دل باخت. اما افراسیاب از ماجرا باخبر شد و بیژن را در چاهی اسیر کرد و سنگی گران بران نهاد. پس از مدتی رستم برای نجات بیژن به توران آمد و سنگ گران را یک تنه از روی چاه برگرفت و بیژن را نجات داد (فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۳: ۳۷۱-۳۸۰).

نزاری در یکی از غزلیات خود به نجات بیژن از چاه توسط رستم تهمتن اشاره دارد:

آیهی «خلصه الله» به که آمد دانی
به تهمتن که برآورد ز چه بیژن را

(نزاری قهستانی، ۱۳۷۱، ج ۱: ۵۳۴)

در مثنوی سفرنامه نیز به چاه بیژن اشاره شده است:

هم بلاحول قناعت هر نفس
همچو بیژن مبتلا در چه نه‌ای
دفع کن تلبیس ابلیس هوس
پس چرا چون رستم اندر ره نه‌ای

(نزاری قهستانی، ۱۳۹۰: ۵۶)

توس



توس پسر نوذر، از پهلوانان بزرگ ایران باستان و از نژاد منوچهر است. در شاهنامه، وی در دربار کیکاووس، کیقباد و کیخسرو مقام اسپهبدی دارد و به خودرایی، ابرام در قیاس و خودکامگی در جنگ‌ها معروف است. توس، کیخسرو را، به دلیل اینکه مادرش ایرانی نیست، شایسته پادشاهی ایران نمی‌داند و فریبرز، فرزند کاووس را به وی ترجیح می‌دهد. سرانجام از جنگ‌های توس ناکامی و مرگ به بار آمد و کیخسرو بر وی خشم گرفت و به کین‌خواهی فرود، برادرش که به دلیل سبک‌مغزی توس کشته شد، او را به بند آویخت (فردوسی، ۱۳۸۶: ج ۳: ۵۹).

نزاری در غزلی به این داستان اشاره دارد:

فرمان نبرد و پی روی رای و قیاس شد
در خـام از آن گناه گرفتند توس را
خودبین مباش و باد مینداز در دماغ
غیرت شجاع راست نه طبل و نه کوس را
(نزاری قهستانی، ۱۳۷۱، ج ۱: ۵۱۱-۵۱۲)

رستم

رستم، جهان پهلوان نامور شاهنامه، پور زالِ داستان (پهلوان سپید موی حماسه‌ی ملی ایران) است. وی در شاهنامه، مظهر قدرت، شجاعت و مردانگی و پشت و پناه ایران زمین است. نام رستم، به پیروی از شاهنامه در بیشتر آثار ادب فارسی نمود یافته است و تجسم کمال انسانی و آرزوی انسان‌هایی است که همواره در طول تاریخ بشر، آرزوی دلیری و آزادگی داشته‌اند. نزاری قهستانی نیز بارها در آثار خود به رستم تهمتن و داستان‌های وی در شاهنامه اشاره کرده است:

رستم و اشکبوس

جنگ رستم و اشکبوس کشانی، پهلوان نامدار تورانی، از جنگ‌های مشهور شاهنامه است که در زمان پادشاهی کیخسرو روی داد. در این جنگ ابتدا اشکبوس بسیاری از پهلوانان ایران را از میدان به در کرد تا اینکه رستم پیاده به مصاف اشکبوس رفت. اشکبوس بر اسب سوار بود و به این برتری می‌نازید. رستم نخست تیری به اسب وی زد. اشکبوس چون چنین دید با تنی لرزان و رویی چون سندروس بر رستم تیر بارید ولی رستم همچنان بر جا ایستاده بود و سرانجام با تیری اشکبوس را از پا در آورد (فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۳: ۱۸۲-۱۸۵).

نزاری در یکی از غزل‌های خود، تلمیحی به این جنگ دارد:

از محتسب مترس که او نیز می خورد
عاقل به خویشان ندهد ره، فسوس را
مالک کند به حشر مکافات محتسب
رستم دهد جزا به سزا اشکبوس را
(نزاری قهستانی، ۱۳۷۱، ج ۱: ۵۱۰)

رستم و افراسیاب



افراسیاب، پادشاه معروف تورانی است که در شاهنامه، چهره‌های اهریمنی و بدکنش دارد و مظهر مجسم دشمنی با ایران زمین است.^۷ در شاهنامه، رستم قهرمان نامدار ایران زمین بارها در جنگ‌های مختلف با افراسیاب رویارو می‌شود و او را شکست می‌دهد. نزاری در غزلی دیگر بی صبری خود در برابر غمزه یار به گریز افراسیاب، پادشاه تورانی از رستم تهمتن در میدان جنگ تشبیه می‌کند:

صبر من از غمزه‌ی او می‌گریزد هم‌چنانک
در مقامات و غا افراسیاب از تهمتن
(نزاری قهستانی، ۱۳۷۱، ج ۲: ۲۴۴)

رستم و اکوان دیو

اکوان دیو، یکی از دیوهای معروف شاهنامه است. برخی از محققان^۸ این نام را مخفف اکومان دانسته‌اند که در اوستا مظهر اندیشه‌های پست، شرارات و نفاق معرفی شده است (معین، ۱۳۶۳: ۱۶۳). در شاهنامه اکوان، دیوی است که به صورت گورخری وحشی در گله‌های اسب کاووس، زیانکاری می‌کند. رستم مامور کشتن او می‌شود و به جنگ دیو می‌رود. اکوان دیو، رستم را هنگامی که در کنار چشمه‌ای خوابیده به هوا می‌برد و او را در دریا می‌اندازد. اما رستم خود را به ساحل رسانده و دیو را با ضربات گرز خود هلاک می‌کند (فردوسی، ۱۳۸۶: ج ۳: ۲۸۹-۲۹۵).

نزاری در یکی از غزلیات خود نفس اماره را یکی از دیوان مردم چهره می‌داند و پیروزی بر آن را همچون، شکست دادن رستم اکوان دیو را دشوار و مهم می‌داند:

رستمی بودی مظفر گشته بر اکوان دیو
گر نزاری روی از اکوان خود برداشتی
(نزاری قهستانی، ۱۳۷۱، ج ۲: ۴۱۲)

نزاری در غزلی دیگر نیز تمنیات نفسانی را اکوان دیو می‌داند:

در نمازی اگر از حرص و طمع آزادی
در بهشتی اگر آسوده دل و خوش خویی
پای بر گردن اکوان نه و از سدره برآی
دست شوی از دل و جان چند به گل سر شویی؟
(همان: ۶۷۸)

رستم و دیو سپید

دیو سپید، سرکرده دیوان مازندران و پرآوازه‌ترین دیو شاهنامه است که رستم برای غلبه بر او، هفت خان را پشت سر گذاشت؛ پس از لشکرکشی کیکاووس، شاه ایران به مازندران، دیو سپید چتری از دود سباه بر فراز سر ایرانیان پدید آورد و شاه و همراهانش را به بند کشید. با شنیدن این خبر، رستم به سوی مازندران شتافت و پس از عبور از شش خان پرحادثه، در خان هفتم با دیو سپید که در غاری خفته بود رویارو شد. سرانجام تهمتن در جنگی تن به تن، پیکر تنومند دیو سپید را به زمین کوبید و جگرگاهش را درید. (فردوسی، ۱۳۸۶: ج ۲: ۴۱-۴۴).



نزاری در ترکیب بندی که در رثای فرزند خود سروده با استفاده از یک تلمیح زیبا برای بیان مفهوم مورد نظرش استفاده می‌کند:

رستم که کرد گردن دیو سپید، پست
سرچشمه‌ی اجل توانست بر شکست
(نزاری قهستانی، ۱۳۷۱. ج ۱: ۲۰۵)

ضحاک

ضحاک (در اوستا اژی دهاک)، نام یکی از شاهان بیدادگر شاهنامه است. وی فرزند مرداس، از دشت سواران نیزه گزار (عربستان) است و بنا بر وسوسه اهریمن پدرش را به قتل می‌رساند و خود به جای وی می‌نشیند. سپس بر اثر بوسه ابلیس بر شانه‌اش، دو مار از کتفش می‌روید، که خوراک آنها مغز سر جوانان است. سرانجام کاوه آهنگر علیه او می‌شورد و ایرانیان را به سوی فریدون راهنمایی می‌کند. فریدون نیز بر ضحاک پیروز شده و او را در کوه دماوند زندانی می‌کند (فردوسی، ۱۳۸۶. ج ۱: ۶۶-۸۶). پس از فردوسی، داستان ضحاک و مارهایی که از شانه‌های او روییده، مضمون شعر بسیاری از شاعران ما بوده است. نزاری در یکی از غزل‌های خود با تشبیه غیر مستقیم ثعالبین عشق به مار ضحاک اشاره‌ای به داستان ضحاک و مارهایی که روی شانه‌های او روییده‌اند و از مغز سر جوانان تغذیه می‌کنند دارد:

گریز از ثعالبین عشق ای سر
که این زهر را هیچ تریاک نیست
پالود مغزم ز سودای دوست
سویدای من مار ضحاک نیست

(نزاری قهستانی، ۱۳۷۱. ج ۱: ۸۸۵)

در غزلی دیگر نیز ضمن تشبیه تارهای زلف معشوق به دو مار ضحاک، به همین داستان شاهنامه اشاره داد:
از دو تار زلف او ضحاک و قتم چون کنم
گر شبی در گردن من حلقه شد ماری، چه شد؟
(همان: ۱۱۰۶)

کیخسرو

کیخسرو، پسر سیاوش و نوه کاووس، از فره‌مندترین پادشاهان کیانی است که بنابر شاهنامه زندگی خود را وقف خونخواهی از پدر کرد؛ وی نه تنها نمونه‌ی پادشاه کامل، بلکه انسان کامل نیز هست. در شاهنامه کیخسرو در اواخر عمر از پادشاهی کناره‌گیری می‌کند، شبانگاه سر وتن در چشمه‌ای می‌شوید و به جهان دیگر عروج می‌کند (فردوسی، ۱۳۸۶. ج ۴: ۳۶۷).

نزاری نیز در جاهای مختلف کناره‌گیری کیخسرو از تعلقات دنیوی و مقام معنوی وی اشاره دارد:

بسی بگویی و از خویش ره برون نبری
مگر که درگذری از سر عقول و حواس
گرفت پور سیاوش به ترک هفت اقلیم
به نیم جرعه که دادندش از خم افلاس

(نزاری قهستانی، ۱۳۷۱. ج ۱: ۱۲۶۱)



و در جای دیگر:

سلطنت بگذاشت کیخسرو جهان بدرود کرد
هر کس از حکمت نداند تا کجا رفت او چنان
مردِ جانان دوست، جان دشمن بود مالاکلام
بایزیدی، بایزیدی هر دو بودن کی توان
(همان، ج ۲: ۱۹۳)

در شاهنامه، کیخسرو با داشتن دلی که آینه گیتی نماست دارای جام جهان نما نیز هست:
یکی جام بر کف نهاده نبید بدوی اندرون هفت کشور پدید

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۳: ۳۴۵)

از جام کیخسرو که یکی از ابزارهای شگفت و نمادین شاهنامه است، در هیچ یک از منابع اساطیری و داستانی پیش از شاهنامه نام و نشانی نیامده است.^۴ به استناد اصالت و تقدم شاهنامه به عنوان نخستین منبع اشاره به جام جهان بین و انتساب آن به کیخسرو، با اطمینان باید گفت که در ادب و فرهنگ ایرانی، جام گیتی-نما در اصل از آن کیخسرو بوده بعد به جمشید نسبت داده شده است (آیدنلو، ۱۳۸۳: ۳ و ۱۴). نزاری نیز در ابیات مختلف، به جام کیخسرو اشاره می کند:

جام کیخسرو که می گویند می دانی که چیست؟
سینه‌ی مردان حق جامی بود گیتی‌نمای

(نزاری قهستانی، ۱۳۷۱، ج ۲: ۳۸۰)

وی در غزلی دیگر دلیل بی‌خویشی و رهایی کیخسرو از تعلقات نفسانی را نوشیدن از جام باده عشق حق می داند:

از این جام خورده است اگر نه چرا شد
چنان مست و بی‌خویشتن خسرو کی

(همان: ۶۱۲)

و در جای دیگر:

از صفای جوهر می، کشف شد سر غیب
این همه آوازه در دنیا فتاد از جام کی

(همان: ۶۳۳)

صفات و ویژگی‌های شخصیت‌های شاهنامه

نزاری در برخی از ابیات خود، به ویژه هنگامی که می‌خواهد مطلبی را به صورت تمثیل و نماد مطرح نماید و یا ممدوح خویش را به یکی از شاهان و پهلوان تشبیه کند یا بر آن‌ها ترجیح دهد، به جای این که به داستانی خاص از شاهنامه اشاره داشته باشد، تنها به صفات و ویژگی‌های شاهان، پهلوانان و افراد معروف شاهنامه اشاره می‌کند. یکی از شاهانی که نزاری در ابیات مختلف به او اشاره کرده جمشید، دومین پادشاه اساطیری ایران است. بنابر شاهنامه، جمشید پس از پدرش تهمورث به تخت پادشاهی نشست. وی نخست ابزار



جنگاوری و بافندگی را به مردم آموخت، سپس مردمان را به چهار طبقه تقسیم کرد و به آنها پزشکی، کشتیرانی و... را آموخت (فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۴۱-۴۵). نزاری نیز در بیتی به نامبرداری جمشید اشاره دارد:

می حرام است خاصه بر عامی مرد جامی چو جم شود نامی

(نزاری قهستانی، ۱۳۷۱، ج ۲: ۵۵۰)

او در جای دیگر رای بلند ممدوح خود را به جمشید و خشم او را در برابر دشمن، به خشم ضحاک مانند می کند:

به یاقوت لعلی به ضحاک خشمی به خورشید رویی به جمشید رای

(همان: ۶۴۵)

فریدون، سومین پادشاه اساطیری ایران، در شاهنامه از نژاد جمشید معرفی شده است. وی ضحاک را در کوه دماوند به بند می کشد و خود بر تخت پادشاهی می نشیند (فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۷۰-۸۶). نزاری در مثنوی دستورنامه می گوید:

ملک زاده بی هنر دون بود وگر از نژاد فریدون بود

(نزاری قهستانی، ۱۳۷۱، ج ۱: ۲۹۷)

بنابر شاهنامه کیقباد، نخستین پادشاه کیانی و دارای فر ایزدی است (فردوسی، ۱۳۸۶: ۳۴۵-۳۵۸). خسرو پرویز نیز از مشهورترین شاهان ساسانی است که فهرست گنجینه‌های او در شاهنامه ذکر شده است (همان: ج ۸: ۲۹۵-۲۹۸). نزاری در ترکیب‌بندی، گنجینه‌ی گنج خود را با گنج کیقباد و خسرو پرویز برابر می‌نهد:

خواهی که به اعتبار بینی زهت‌گه کی قباد و پرویز
 گنجینه‌ی گنج ما طلب کن بنشین خوش و عسرت و طرب کن

(نزاری قهستانی، ۱۳۷۱، ج ۱: ۲۰۸)

و در جای دیگر می‌گوید:

باد ببرد مملکت، خاک بخورد سلطنت نام نکو بماند و بس از جم و کیقباد^۱ و کی

(نزاری قهستانی، ۱۳۷۱، ج ۲: ۵۶۰)

به روایت شاهنامه، کیکاووس نیز دومین پادشاه کیانی است. نزاری در بیتی به این شاه اشاره دارد:

به رسم رنودم به کف بر کؤوس چه کارم به آیین کاووس و کی

(همان: ۵۶۷)



با بررسی آثار نزاری قهستانی، با نام پهلوانان شاهنامه نیز مواجه می‌شویم؛ رستم جهان پهلوان شاهنامه در اشعار نزاری - مانند شاعران دیگر - مظهر قدرت و شکست‌ناپذیری است؛ در بیت زیر رستم ابروان زیبارویان را به کمان آرش و گیسوان آن‌ها را به کمند رستم تشبیه می‌کند:

خوب‌رویان را برای عاشقان آورده‌اند دل به ایشان می‌دهم، الحق که زیبا و کش‌اند
گیسوان‌شان بین که پنداری کمند رستم‌اند ابروان‌شان بین که پنداری کمان آرش‌اند

(همان، ج. ۱: ۱۱۴۳)

وی در مثنوی دستورنامه پس از بیان ماجرای یکی از یاران خود که با بطی از شراب از اسب به زیر آمد و نه تنها آسیبی ندید بلکه آبگینه شراب نیز درست ماند به طنز می‌گوید:

یکی گفت اگر مرد رستم بدی و گر شیشه پر آب زمزم بدی
شدی زیر این سرکش تند و تیز هم آن خرد خرد و هم این ریزه ریز

(همان: ۲۸۸)

رخش، اسب مشهور رستم، در شاهنامه نیز دستمایه مضامین آثار بسیاری از شاعران پس از فردوسی بوده است؛ در ادبیات عرفانی که از مفاهیم اساطیری و پهلوانی مایه‌ور است، رخس به کار اندیشه‌های بلند عارفانه آمده است. نزاری در یکی از قطعات عرفانی خود می‌گوید:

ظاهر تنزیل نتوان بست بر تاویل باطن اسب چوبین چون کند با رخس رستم هم‌عنانی

(همان: ۱۸۷)

در ادبیات مدحی فارسی، رخس مظهر تمامیت و کمال، تیزگامی، فراست و زیبایی معرفی شده و همواره اسب ممدوح در مقام اغراق به رخس مانند شده است. نزاری در قصیده‌ای مدحی نیز ضمن برتری دادن شاه و اسب وی بر رستم و رخس از حکیم فردوسی نیز یاد می‌کند:

چو شه سوار شود گو روان فردوسی بیا ببین که تهمتن کدام و رخس کدام

(همان: ۳۰۶)

زال، پهلوان سپید موی شاهنامه و پدر رستم که در شاهنامه به نام زال زر و دستان نیز نامیده شده، دستمایه اشعار نزاری بوده است:

نزاریا نبرد جان کس از تهمتن عشق به عقل اگر همه دستان چو زال زر باشد

(همان: ۱۰۷۲)

در بیت بالا صفت ویژه و ستودنی زال، خرد اوست؛ نکته قابل توجه این که به نظر یکی از محققان، زال، خرد مجسم شاهنامه است (مختاری، ۱۳۶۹: ۲۴۰) و نمونه‌هایی از دانش و خرد وی در شاهنامه مشاهده می‌شود؛



مانند پرسش‌های موبدان از زال، مشورت با وی در اداره‌ی امور کشوری و نصیحت پادشاهان (فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۲۴۷-۲۶۴)؛ چنان که فردوسی در آغاز کار زال می‌گوید:

چنان گشت زال از بس آموختن که گفتی ستاره است از افروختن

(همان: ۱۸۱)

نزاری در یکی از قصاید خود درباره‌ی مخالفانش می‌گوید:

در صف مجادله چو رستم با تیغ کشیده در قتالند
 در کشف بیان علم تحقیق بسیار کم از کمند زال‌اند

(نزاری قهستانی، ۱۳۷۱، ج ۱: ۱۵۶)

قارن (به فارسی کارن)، پسر کاوه آهنگر و یکی از پرآوازه‌ترین دلاوران ایرانی ایرانی در شاهنامه است که در دوره فریدون، ایرج، منوچهر، نوذر و کیخسرو می‌زیست. وی در زمان منوچهر و نوذر سپهسالار ایران بود و به کین‌خواهی ایرج به جنگ سلم و تور رفت. قارن در زمان پادشاهی کیقباد و کیخسرو نیز در جنگ با افراسیاب دلاوری‌ها نمود. در شاهنامه قارن را قارن کاوکان، قارن کاویان و یا قارن رزمزن خوانده‌اند:

نزاری در غزل عارفانه‌ای خطاب به رهروان راه سلوک می‌گوید:

قارن میدان مرد عشق باش نه چو قارون بر سر هم نه جهیز

(همان: ۱۲۵۵)

نزاری در مثنوی /دب‌نامه، که از نظر وزن، اصطلاحات و... تحت تاثیر شاهنامه است، خطاب به ممدوح خود، ملک شمس‌الدین،^{۱۱} ویژگی‌های برجسته او را به پهلوانان و شاهان شاهنامه مانند می‌کند:

فریبرز^{۱۲} برزی، سیاوش^{۱۳} وشی به گوپال زالی، به تیر آرشی
 تهمتن تن، افراسیاب افسری منوچهر^{۱۴} چهری، فریدون فری
 فرشته خصالی، ملک رتبتی سپهر احتشامی، فلک رفعتی
 غضنفر شکاری، پلنگ اوژنی به پیکار گیوی^{۱۵}، به صف قارنی

(نزاری قهستانی، ۱۳۹۲: ۲۱)

مهراس در شاهنامه، پیشرو گروهی از موبدان و دانایان رومی است که قیصر روم با باژ و ساو به دربار خسرو انوشیروان، می‌فرستد:

بیامد فرستاده نزدیک شاه گرانمایگان برگرفتند راه
 چو مهراس داننده‌شان پیشرو گوی در خرد پیر، در سال نو

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۷: ۱۴۲)

نزاری نیز در بیتی می‌گوید:



مرا در بزم فطرت عشق در حلق
 دمامد ریخته کاس از پی کاس
 اگر مستی کنم بر من مکن عیب
 ز مستی من ای هشیار مهراست

(نزاری قهستانی، ۱۳۷۱، ج ۱: ۱۲۶۰)

نتیجه گیری

بی تردید حکیم نزاری از شاعران شاهنامه شناس زبان فارسی است و تلمیحات شاهنامه‌ای در آثار وی به نحوی بارز، نمود یافته است. وی گاهی به یکی از داستان‌های مشخص شاهنامه و گاهی نیز تنها به صفات و ویژگی‌های شاهان، پهلوانان و افراد معروف شاهنامه اشاره دارد. هدف نزاری از آوردن تلمیحات شاهنامه‌ای، تبیین مسایل حکمی و اندرزی، تشبیه، تمثیل، ستایش ممدوح، بیان حال خویش و معشوق و تبیین اندیشه‌های بلند عرفانی است. نکته قابل توجه درباره ابیات مدح‌آمیز نزاری این است که وی در بیشتر موارد، ممدوح خود را با قهرمانان شاهنامه برابر می‌نهد و به ندرت نیز ممدوح خود را بر شخصیت‌های شاهنامه، ترجیح می‌دهد.

یادداشت‌ها

۱. برای مثال:

ز شه نامه یک بیت تا زان عبیر
 شود دفتر شعر من مستطاب
 بیاورده‌ام گترچه از روی عقل
 چو پیوند طاووس را با غراب
 «برهنه چو تیغ تو بیند عقاب
 نیارد به نخچیر کردن شتاب»

(دیوان، ج ۱: ۳۰۵)

۲. چو شه سوار شود گو روان فردوسی
 بیا ببین که تهمتن کدام و رخس کدام

(همان: ۳۰۶)

۳. تقدم و تأخر همه مباحث، بر مبنای الفبایی است.

۴. برای اطلاع بیشتر در این زمینه رک: (حیدری، ۱۳۸۵: ۷۳-۹۰).

۵. برای اطلاع بیشتر رک: (حسنی رنجبر، ۱۳۸۸: ۹-۴۲).

۶. برای اطلاع بیشتر رک: (صفا، ۱۳۶۳: ۵۹۱).

۷. در یشتها، نام افراسیاب با صفت مجرم و سزاوار مرگ و در کتاب هفتم دینکرد با صفت جادو همراه

است (یاحق، ۱۳۸۶: ۱۴۵).



۸. در فرهنگ نام‌های اوستا آمده است: اک منه، در شمار دیوان بزرگ و شرافرین و ضد امشاسپند بهمن است، هنگامی که بین زرتشت و اهریمن پیکار درمی‌گیرد، اک منه از سوی اهریمن مامور وسوسه زرتشت می‌شود اما موفق نمی‌شود (رضی، «ذیل اک منه»).

۹. دکتر معین درباره جام کیخسرو می‌نویسد «این جام تا قرن ششم به کیخسرو انتساب داشت؛ ظاهراً در قرن مزبور به مناسبت شهرت جمشید و یکی دانستن او با سلیمان، جام مزبور را به جمشید انتساب دادند و به آن جام جم و جام جمشید گفتند» (برهان، حواشی برهان قاطع ج: ۲: ۵۵۷).

۱۰. در شاهنامه نیز در بیتی کیقباد، چنین توصیف شده است:

ز تخم فریدون یل کیقباد که با فر و برزست و با رسم و داد

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج: ۱: ۳۳۸)

۱۱. ممدوح شاعر از ملوک آل کرت است که از سال ۶۴۳ تا ۷۹۱ هجری در شرق ایران حکومت داشتند. در زمان سرودن مثنوی ادب نامه (۶۹۵ هجری)، شمس‌الدین علی حکومت را در دست داشت. برای اطلاع بیشتر رک: (بهار، ۱۳۸۷: ۳۶۸-۳۷۶).

۱۲. فریبرز در شاهنامه، پسر کیکاووس، برادر سیاوش و عموی کیخسرو است. وی در جنگ‌های ایران و توران یکی از سپهسالاران ایران است. وی در جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب شرکت داشت و هنگامی که کیخسرو پادشاهی را رها کرد همراه او به کوه رفت و در میان برف ناپدید شد (فردوسی، ۱۳۸۶، ج: ۴: ۳۶۹).

۱۳. سیاوش، فرزند کیکاووس است که بنابر شاهنامه، در کودکی از رستم آیین جنگاوری و پهلوانی را آموخت و چون برز و یال یافت نامادری‌اش، سودابه بر او دل باخت. سیاوش تن در نداد و سودابه او را به خیانت متهم کرد و ناگزیر برای اثبات بیگناهی خود از آتش گذر کرد و بی‌گزند بیرون آمد. سیاوش سرانجام به توطئه افراسیاب در توران به قتل رسید (همان، ج: ۲: ۲۰۶-۳۵۶). سیاوش در مفهوم اساطیری خویش نماینده نابودی و رستاخیز است و بهار و خزان گیاه را در زندگی و مرگ خویش مجسم می‌کند (ندوشن، ۱۳۵۱: ۱۹۹). وی در ادبیات فارسی، نماد راستی و درستی است؛ چراکه هیچ‌گاه دست به ناپاکی نمی‌آلاید و در اوج قدرت در راه پندارهای متعالی دست از جان می‌شوید.

۱۴. منوچهر (در اوستا منوش چیتهر) از پادشاهان اساطیری شاهنامه است که مادرش دختر ایرج سومین فرزند فریدون بود. چون منوچهر متولد شد فریدون او را در کنار گرفت و چون چهره‌ای زیبا چون مینو داشت، وی را منوچهر نامید (فردوسی، ۱۳۸۶، ج: ۱: ۱۲۵).

۱۵. گیو، پهلوان معروف شاهنامه، پسر گودرز و داماد رستم است. مهمترین اقدام او رهانیدن کیخسرو از توران است (همان، ج: ۲: ۴۲۲-۴۳۰). وی نیز همراه طوس، فریبرز، بیژن و گسته‌هم، پس از عروج کیخسرو در میان برف ناپدید شد (همان، ج: ۴: ۳۶۹).



منابع

- آیدنلو، سجاد، (۱۳۸۳)، «جام کیخسرو و جمشید»، نامه‌ی پارسی، س ۹، ش ۳۵، زمستان: ص ۵-۲۴.
- بیرونی، ابوریحان محمد بن احمد، (۱۳۵۲)، **آثارالباقیه عن قرون الخالیه**، ترجمه اکبر دانا سرشت، تهران: ابن سینا.
- بهار، محمدتقی، (۱۳۱۸)، **مجم‌التواریخ و القصص**، تهران: کلاله خاور.
- -----، (۱۳۸۷)، **تاریخ سیستان**، چاپ دوم، بهار، تهران: معین.
- تبریزی، محمد حسین بن خلف، (۱۳۶۲)، **برهان قاطع**، به اهتمام محمد معین، تهران: امیرکبیر.
- حسنی رنجبر، احمد، (۱۳۸۸)، « بررسی مقایسه‌ای داستان اسکندر در شاهنامه با داستان ذوالقرنین در قرآن مجید»، **فصلنامه پژوهش ادبی**، س ۴، ش ۱۳، بهار: ص ۹-۴۲.
- حیدری، حسن، (۱۳۸۵)، «خضر، اسکندر و آب حیات»، **فصلنامه مطالعات عرفانی**، س ۲، ش ۳، بهار و تابستان: ص ۷۳-۹۰.
- رضی، هاشم، (۱۳۶۶)، **فرهنگ نام‌های اوستا**، تهران: فروهر.
- صفا، ذبیح‌الله، (۱۳۶۳)، **حماسه سرایی در ایران**، چاپ چهارم، تهران: امیرکبیر.
- فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۸۶)، **شاهنامه**، تصحیح جلال خالقی مطلق، ۸ ج، تهران: دایره‌ المعارف بزرگ اسلامی.
- مختاری، محمد، (۱۳۶۹)، **اسطوره‌ی زال؛ تبلور تضاد و وحدت در حماسه‌ی ملی**، تهران: آگه.
- معین، محمد، (۱۳۶۳)، **مزدیسنا و ادب پارسی**، به کوشش مهدخت معین، تهران: دانشگاه تهران.
- ندوشن، محمد علی اسلامی، (۱۳۵۱)، **داستان/داستان‌ها**، تهران: انجمن آثار ملی.
- نزاری قهستانی، سعدالدین بن شمس الدین، (۱۳۷۱)، **دیوان نزاری قهستانی**، تصحیح مظاهر مصفا، تهران: علمی و فرهنگی.
- -----، (۱۳۹۰)، **سفرنامه حکیم نزاری قهستانی**، به اهتمام محمود رفیعی، تهران: هیرمند.
- -----، (۱۳۹۲)، **ادب نامه**، به کوشش محمود رفیعی، تهران: هیرمند.
- یاحقی، محمد جعفر، (۱۳۸۶)، **فرهنگ اساطیر و داستان وارها در ادبیات فارسی**، تهران: فرهنگ معاصر.